

محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی در تاریخ بیهقی

سیما رحمانی‌فر*

حسین قاسمی**

چکیده

ابوالفضل بیهقی مورخی آشنا به اصول تاریخ‌نگاری، داستان‌پردازی ماهر و آگاه به رموز جذب خواننده، و انسانی منصف و جویای حقیقت است. تمامی این خصوصیات، تاریخ وی را به اثری ممتاز بدل کرده است. آنچه در این نوشته می‌خوانیم، کوششی است در جهت شناساندن شیوه‌هایی که او برای گنجاندن حقایق در مکتوبات خود به کار بسته است. ذهن محتاط و زیرک او جانب احتیاط و محافظه‌کاری را رها نمی‌کند تا مبادا بر ساحت حقیقت غباری بنشیند. در این نوشته به نه شگرد تلفیق محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی بیهقی، نیز یازده دلیل بر اثبات حقیقت‌گویی وی و همچنین به دلایلی که باعث شده است تا به محافظه‌کاری روی آورد، اشاره می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، محافظه‌کاری، حقیقت‌گویی، تاریخ‌نگاری، تاریخ، بیهقی.

* نویسنده مسئول. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

** کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تهران

مقدمه

بیهقی در زمانه‌ای می‌زیست که تاریخ‌نگاری با مفهوم امروزی ما تناسب چندانی نداشت. عصری که تفکر اشعری مبتنی بر جبر و پذیرش قضا و قدر بر آن سلطه کامل داشت. تاریخ‌نگاری در این دوره و اغلب دورانها عرصه‌ای است برای فضل‌فروشی، خودنمایی، مدیحه‌گویی و تحریف واقعیت به نفع بزرگان و سردمداران. بیهقی به دنبال حقیقت است و به واقعیت نیز پایبند. از سوی دیگر، انسانی است با عقاید مذهبی و تعهدات اخلاقی قوی که وی را ملزم به رعایت امانتداری می‌کند؛ اما زمانه‌ی وی زمانه‌ای نیست که او بتواند واقعیت را به‌سادگی، بی‌هیچ کم‌وکاستی و بدون هراس بر زبان بیاورد. اینجاست که زیرکی و رندی وی به کمکش می‌شتابد. او از شگردها و ترفندهای مختلفی برای رسیدن به مقصود خود استفاده می‌کند که چیزی نیست جز بیان واقعیت در عین حفظ حرمت و توجه به جوانب و شرایط سیاسی، اجتماعی و غیره.

در واقع بیهقی یک محافظه‌کار زیرک و باهوش است؛ اما محافظه‌کاری در نوشته‌های او در خدمت هدفی متعالی قرار می‌گیرد. او محافظه‌کاری و احتیاط را چنان زیرکانه و ماهرانه به‌کار می‌گیرد که سرانجام به حقیقت‌گویی و جسارت می‌انجامد. به عبارتی دیگر محافظه‌کاری در خدمت حقیقت‌گویی قرار می‌گیرد. نویسنده محافظه‌کاری را برمی‌گزیند نه برای پنهان کردن حقیقت، بلکه برای پرده برداشتن از چهره آن.

وقتی ما نوشته‌های او را می‌خوانیم به گونه‌ای با شخصیتهای آن آشنا می‌شویم که گویا مدتی با آنها زندگی کرده‌ایم. همچنین از ضعف و قوت‌های آنها باخبر می‌شویم و حتی به خصوصی‌ترین ویژگیهای سلطان مسعود، بزرگ‌ترین شخصیت مملکت، با اینکه گاهی مثبت و تحسین‌برانگیز نیستند، پی می‌بریم. اما هرگز نمی‌توانیم بیهقی را به جانبداری و تعصب بیجا متهم کنیم.

بیهقی با زیرکی و رندی تمام گاهی حتی تنها با یک واژه، کلیدی به دست خواننده می‌دهد که درهای بسیاری را به روی وی می‌گشاید. این رندی و زیرکی لازمه عصری است که او در آن می‌زیسته است؛ آن هم برای شخصی که نمی‌تواند به راحتی از کنار واقعیات عبور کند.

در این نوشته سعی شده است ابتدا شگردهایی که بیهقی در راستای رسیدن به مطلوب خود به کار می‌بندد، سپس اثبات حقیقت‌گویی او، و در آخر دلایل روی آوردن وی به محافظه‌کاری بررسی شود.

۱. شگردهای تلفیق محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی

۱.۱. ایجاز

ایجازی که بیهقی در نقل عبارت به کار می‌گیرد، یک ایجاز معمولی با قصد صرفاً ادبی نیست؛ گاهی موجز سخن گفتن او از حقایقی ناگفته حکایت می‌کند که هیچ‌کس فرصت و جرأت بیان کردنش را نداشته است؛ ولی او با زیرکی و هنرمندی خاص خود، همه آنچه را می‌خواهد بگوید در قالب کلمه‌ها و عبارتهایی کوتاه بیان می‌کند. اشاره‌های کوتاه او خواننده را به مفاهیمی بلند می‌رساند و خواننده درمی‌یابد که بیش از این او را مجال سخن گفتن نبوده است، درحالی‌که او مقصود اصلی خود را نیز بیان کرده است. در توضیح این مورد شاید گفته شود بیهقی کفایت کند، آنجا که می‌گوید: «این لفظی است کوتاه با معانی بسیار» (بیهقی، تاریخ، ص ۱۱۸). برای نمونه این جمله را در نظر بگیرید: «بازنموده‌ام پیش از اینکه حاجب بزرگ‌علی از تگین‌آباد سوی هرات رفت، در باب امیر محمد چه احتیاط کرد بر حکم فرمان عالی سلطان مسعود که رسیده بود از گماشتن بگنگین حاجب و خیر و شر این بازداشته را در گردن وی کردن و اکنون چون فارغ شدم از...» (همان، ص ۷۹). در اینجا بیهقی حرف خود را می‌زند و سریع از آن می‌گذرد؛ گویی که هیچ سخن طعن‌آمیز و قابل تأملی بر

زبان نرانده است. می‌شود گفت که اشاره‌ها، طعنه‌ها و عبارتهای «معنی‌دار» تاریخ بیهقی در میان جمله‌ها و عبارتهای عادی و خالی از این ویژگیها بیان شده است. همین بی‌مقدمه سر اصل مطلب رفتن او دستاویز دیگری برای محافظه‌کاری است. او با یک عبارت کنایه‌آمیز از یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات و نقطه‌های تاریک سلطنت مسعود پرده برمی‌دارد و آن بازداشت برادرش محمد است که سرانجام به مرگ محمد منتهی می‌شود و مسعود، رندانه کسانی را به عنوان عاملان این واقعه مجازات می‌کند که خود، روزگاری نه‌چندان دور آنها را به این کار واداشته بود.

۲.۱. ثبت گفت‌وگوی بین شخصیتها

بیهقی غالباً به اظهارنظر صریح نمی‌پردازد؛ این ما هستیم که از ورای کلمه‌های او بی‌به ناگفته‌هایش می‌بریم. در تاریخ بیهقی گفته‌هایی که بین اشخاص مختلف ردوبدل می‌شوند نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند. خواننده با خواندن این گفتگوها می‌تواند خود به تنهایی درباره وقایع و شخصیتها داوری کند. بیهقی زیرک تنها روایت می‌کند، روایتی که در پس آن هدایتی نهفته است که مخاطب را به سوی حقیقت می‌کشاند. برای نمونه در داستان آلتوتناش، در مجلد پنجم، به دهن‌بینی، دمدمی‌مزاج بودن و بی‌درایتی مسعود واقف می‌شویم و این ویژگیها را بیش از هر چیز از ترس و آشفتنگی‌ای که بر کلام و حالات آلتوتناش سایه افکنده است، درمی‌یابیم.

چند عبارت که نشان‌دهنده دهن‌بینی مسعود است؛ بدون آنکه بیهقی خود شخصاً به اظهارنظر پرداخته باشد:

بوالحسن عقیلی حدیث او فرافکند و سلطان از وی [= آلتوتناش] نیکویی گفت.

امیر را بر آن آورده بودند که وی [= آلتوتناش] را فرو باید گرفت.

و ما [= بونصر] بسیار نصیحت کردیم... که از وی [= آلتوتناش] خطا نرفته است... امیر

گفت: همچنین است که شما می‌گویید.

این گروهی مردم که گرد او [= مسعود] درآمده‌اند، هر یکی چون وزیری ایستاده و وی

سخن می‌شنود و بر آن کار می‌کند (همان، ص ۹۸).

مثال دیگر: «قصه عزیمت امیرمسعود به هندوستان» که در نهایت به ضعف حکومت وی انجامید و اطرافیان هرچه سعی در منصرف نمودن وی کردند، فایده‌ای نداشت. در جای‌جای این روایت به استبداد، خودرأیی و بی‌کفایتی مسعود می‌توان پی برد؛ بی‌آنکه بیهقی حتی یک عبارت از زبان خود که بیانگر این امر باشد بر زبان رانده باشد. در این واقعه ثبت‌گفته‌های سلطان مسعود در برابر نصیحت‌های بزرگان، خود بهترین گواه و وسیله است برای نشان دادن آنچه دیگران سعی در پنهان کردنش دارند. و صواب این است که ما دیده‌ایم... و منتظر فرمان باید بود تا آنچه رای واجب کند فرموده آید که آنچه من می‌بینم شما نتوانید دید (همان، ص ۸۹۷).

مرا صواب این است که می‌کنم. بیاید آمد و این حدیث کوتاه می‌باید کرد (همان، ص ۸۹۹).

بونصر جواب داد که «جز خاموشی روی نیست، که نصیحت به تهمت بازگردد، ناکردنی است» (همان، ص ۷۴۷-۷۴۶)

۱.۳. استفاده زیرکانه از کلمه‌ها

حروف و کلمه‌ها در دنیای نوشته‌های بیهقی نقش مهمی بازی می‌کنند. گاهی حتی یک واژه نقش سرنوشت‌سازی را بر عهده دارد و معنای کل جمله در گرو آن است، و اگر بیان نشود مفهوم عبارت به‌طور کل، متفاوت و متضاد با صورت اصلی آن می‌شود. یک «اما»، «یا»، «اگر»، «البته» و غیره گاهی مفهوم چندین عبارت پیاپی را دگرگون می‌کند. «تعبیر زبان‌شناختی یک متن بی‌شباهت به تعبیر یک رؤیا نیست؛ همان‌طور که در رؤیا گاه همه بار معنایی بر دوش نکته‌ای به‌ظاهر جزئی و بی‌اهمیت و حاشیه‌ای است، در بسیاری از عبارات بیهقی نیز همه‌هاله معنایی عبارت را گاهی باید گرد واژه‌ای به‌ظاهر حاشیه‌ای سراغ کرد» (میلانی ۱۳۷۲: ۷۰۹). مثال: «این بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده و لا تبدیل لخلق الله» (بیهقی، تاریخ، ص ۲۲۲).

در چهار واژه نخست، بیهقی از ویژگیهای مثبت بوسهل یاد می‌کند و سپس با

«اما» بی معنادار به ذکر دو ویژگی منفی وی می‌پردازد؛ چنان‌که به‌ظاهر تصور می‌شود در ترازوی قضاوت بیهقی کفه خویبها سنگین‌تر است؛ اما با اندکی تأمل می‌توان فهمید که هریک از صفات «امام‌زاده» و «محتشم» و «فاضل» و «ادیب» حاصل شرایط اجتماعی و اقتصادی و خانوادگی شخص در جامعه بیهقی است و فردی که در خانواده‌ای ممتاز متولد می‌شد، تحت تأثیر فضا و فرهنگ طبقاتی جامعه، در ادب و فضل نیز دستی بر آتش داشت؛ اما «شرارت» و «زعارت» از عیبهای شخصی است و زشتی این دو ویژگی بسیار بیشتر از زیبایی آن چهار ویژگی به چشم می‌آید؛ به‌ویژه با آن «اما» که با کشش و تکیه‌ای خاص ادا می‌شود.

۱.۴. از زبان دیگران سخن گفتن

این مورد خود به شیوه‌های مختلفی انجام می‌گیرد؛ مانند آوردن شعر شاعران و سخن گفتن شخصیت‌های غیرمحموری و نه‌چندان درخور توجه، مثل پیرزنان و...

۱.۴.۱. آوردن شعر دیگران. در قصه «بردن محمد به قلعه مندیش» این چنین می‌نویسد:

ناصری و بغوی که با ما بودند و یکی بود از ندیمان این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی،
بگریست و پس بدیهه نیکو گفت. شعر:

ای شاه چه بود اینکه تو را بیش آمد؟
از محتنها محنت تو بیش آمد
دشمنت هم از پیرهن خویش آمد
از ملک پدر بهر تو مندیش آمد

(همان، ص ۸۵)

در اینجا شعر ابزاری می‌شود تا از تلخی سخن بیهقی بکاهد؛ خصوصاً آنکه از زبان دیگری، آن هم بر بدیهه ادا می‌شود.

مثال دیگر در پایان داستان «حسنک» است که مرثیه‌ای از یکی از شاعران نیشابور نقل می‌کند که صدای اعتراض بیهقی را می‌توان از آن شنید:

ببرید سرش را که سران را سر بود
آرایش دهر و ملک را افسر بود
گر قرمطی و جهود و گر کافر بود
از تخت به دار بر شدن منکر بود

(همان، ص ۲۳۶)

۱. ۴. ۲. سخن گفتن از زبان شخصیت‌های فرعی و عامه. «پس از اعدام حسنک، بیهقی مادر حسنک را وامی‌دارد که بگوید: بزرگامردا که این پسرم بود؛ پادشاهی چون محمود این جهان به او داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان» (بیهقی، تاریخ، ص ۱۷۹).

این‌گونه بیهقی موضع خود را در قبال اعدام حسنک از زبان مادری داغدار بیان می‌کند و خود به گوشه‌ای دور از هر اتهامی می‌نشیند و گویی او نیز روایتگر و شنونده‌ای بیش نیست.

۱. ۵. استفاده از عبارات کلیدی

عباراتی که می‌تواند جوازی باشد برای بیهقی که حقیقت را بیان کند و تا حدی به روشنگری پردازد، جوازی که خود بیهقی برای خویش صادر می‌کند. مثل «مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حالها». عبارتی که در هاله‌ای از رعایت حرمت، اضطراب و الزام بیهقی نسبت به حقیقت‌گویی قرار گرفته است. عبارتهایی از این دست در تاریخ بیهقی کم نیست.

در مجلد هشتم در «مال خواستن امیرمسعود از گرگانیان» می‌نویسد:

و آن همه وزر و وبال به بوالحسن عراقی و دیگران بازگشت؛ اما هم بایستی که امیر — رضی‌الله‌عنه — در چنین ابواب تثبت فرمودی. و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می‌رود. ولکن چه چاره است؟ در تاریخ محابا نیست (بیهقی، تاریخ، ص ۶۰۲-۶۰۱).

۱. ۶. بیان غیرمستقیم انتقاداتها

بیان ضعفها و کاستیها در تاریخ بیهقی به چند شیوه صورت می‌گیرد:

۱. ۶. ۱. با لحنی دلسوزانه و اظهار تأسف. در سراسر تاریخ بیهقی، کمتر به عیبجویی مستقیم از کسی برمی‌خوریم؛ هرگاه هم که ناچار است بنابر وجدان تاریخ‌نویسی خود عیبی را بازگو نماید، با ظرافتی خاص و ابراز تأسف به آن می‌پردازد.

گاهی بیهقی طوری سخن می‌گوید که گویی قصد نصیحت و خیرخواهی دارد؛ اما از ورای عباراتی که ظاهراً به این قصد بر زبان رانده می‌شوند، از حقایق تلخی پرده برمی‌گیرد. مثال: «و چاکران و بندگان را زبان باید نگاه داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن» (همان، ص ۲۲۳). بیهقی در اینجا همگان را سفارش می‌کند به نگاه‌داشتن زبان و حفظ حرمت در مقابل خداوندان. از ورای این جمله نصیحت‌گونه، یکی از حقیقت‌های تلخ تاریخ را بازگو می‌کند: همچنان‌که روباه از پس شیر بر نمی‌آید و سرانجام باید تسلیم شود، چاکران نیز باید در مقابل پادشاهان تسلیم گردند. در تمثیل «محال است روباهان را با شیران چخیدن» برخلاف ظاهر امر، بیشتر از آنکه برتری شیر بر روباه به چشم بیاید، تسلیم شدن ناگزیر و ناخواسته روباه در برابر شیر نمود پیدا می‌کند و این همان هنرمندی رندانه بیهقی است؛ خصوصاً که «محال است» تأکید جمله را بیشتر می‌کند.

۱. ۶. ۲. در خلال ذکر ویژگی‌های مثبت. او چنان در خلال ستایشها و آوردن ویژگی‌های مثبت افراد به ذکر عیبا و ویژگی‌های منفی آنها می‌پردازد که شخص موردنظر، اگر خود شنونده آن مطلب باشد، بیش از آنکه متوجه عیوب خویش شود، غرق در ویژگی‌های خوشایند خود می‌شود؛ اما موضوع به همین جا ختم نمی‌شود؛ در ادامه اشتباهات فرد موردنظر با حُسن بیان و ایجازی ملیح به رخ او کشیده می‌شود و وی را وادار به تسلیمی خاضعانه می‌کند. مثال:

و به روزگار گذشته... محتشم تر خدمتکاران او این مرد [= بوسهل] بود، اما با مردمان بدساختگی کردی و درشت و ناخوش و صفرایی عظیم داشت... زیادت از این نگویم که گذشته است و غایت کار آدمی مرگ است... و چون این محتشم را حال و محل نزدیک امیرمسعود بزرگ‌تر از دیگر خدمتکاران بود، در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند (همان، ص ۲۲۶).

۱. ۶. ۳. به صورت کنایه‌ای موجز و گذرا. مثال: در مجلد پنجم در «بردن محمد به

قلعت مندیش» می‌نویسد: «و بسیار نامردمی رفت در معنی تفتیش و زشت گفتندی و جای آن نبود، که علی‌ای حال فرزند محمود بود و سلطان مسعود چون بشنید نیز سخت ملامت کرد، ولیکن بازجستی نبود.» (همان، ص ۸۳). در این عبارات، ابتدا تصور می‌رود که مسعود در آنچه پیش آمده مقصر نیست، اما عبارت پایانی به خوبی از واقعیت پرده برمی‌دارد: «ولیکن بازجستی نبود.»

«بگنگین حاجب» تنها یک مهره بود؛ شخصیتی که در داستان غم‌انگیز محمد بازی خورد و سرانجام به گناه اطاعت از مسعود مجازات شد. عبارت پایانی نمایانگر این واقعیت تلخ است. مسعود در ظاهر بگنگین را سرزنش می‌کند؛ اما در ادامه کار و در واقع به‌طور جدی «این نامردمیها» جبران نمی‌شود و کسی مؤاخذه نمی‌گردد.

۱.۷. اشاره به وقایع گذشتگان

در بسیاری از فرهنگها پرداختن به گذشته دور از روی آوردن به مسائل جهان حال حاضر هم آسان تر بوده است و هم تهدید کمتری برای موقعیت نویسنده به شمار می‌رفته است (نک: والدمن ۱۳۷۵: ۲۶). زمان در دست بیهقی عنصری است که از آن به نفع خود استفاده می‌کند. بیهقی گزندگی حقیقت را با ماجراهای سرگرم‌کننده تاریخی، کمرنگ می‌کند و این امر البته از دست کمتر مورخی ساخته بوده است (نک: بینش ۱۳۵۰: ۱۰۱). هوشیاری و حسن انتخاب او در این مورد گاهی شگفت‌آور است. او با گزینش بجای خود می‌تواند از خلال حکایتها از گذشته پلی بزند که ذهنهای زیرک و حتی نه‌چندان زیرک بسیاری از آن عبور کند و به منظور بیهقی دست یابد. او طوری به گزارش رویدادهای گذشته می‌پردازد که آنچه موردنظر اوست، برجسته می‌شود. بیهقی می‌تواند داستان را به نحوی روایت کند که به نتیجه دلخواه خود منتهی شود (نک: والدمن ۱۳۷۵: ۹۹).

خواننده در پشت هر یک از داستانهای بیهقی، بیهقی را می‌بیند که ساکت اما با

نگاهی پرمعنا به او می‌نگرد و حرفهای ناگفته‌اش را با او در میان می‌گذارد. گویی در ورای تمام سخنانی که بین شخصیتها رد و بدل می‌شود، خود بیهقی را می‌بینیم که سخن می‌گوید ولی دهان نمی‌گشاید.

سابق بر این گفته می‌شد که واقعیات خودبه‌خود گویا هستند. البته این صحیح نیست. واقعیات فقط موقعی لب به سخن می‌گشایند که مورخ به سراغ آنها می‌رود. اوست که تصمیم می‌گیرد به کدام یک از واقعیات و به چه ترتیب یا در چه زمینه‌ای اجازه صحبت بدهد (هالت‌کار ۱۳۴۹: ۱۴).

«داستان ملطفه‌ها و دریدن آنها» (بیهقی ۱۳۵۸: ۳۱) نمونه بسیار خوبی است برای آنچه ذکر شد. در اینجا بیهقی داستان ولایت عهدی محمد، فرزند هارون‌الرشید عباسی را برمی‌گزیند که همنام سلطان محمد غزنوی هم هست و از این همنامی به غفلت نمی‌توان گذشت. او از هارون‌الرشید سخن می‌گوید که ولایت را به محمد می‌سپارد؛ اما مأمون و مأمونیان این اجازه را به محمد نمی‌دهند. شباهت این واقعه با سرگذشت سلطان محمد و مسعود غزنوی بسیار زیاد است. در این میان قسمتی از وصیت هارون‌الرشید درخور توجه و تأمل بیشتری است؛ آنجا که می‌گوید: «و بدان تو و همه خدمتکاران من اگر غدر کنید و راه بغی پیش گیرید، شوم باشد و خدای عزوجل نپسندد و پس یکدیگر شوید» (بیهقی ۱۳۵۸: ۳۲-۳۱). این همان عاقبتی است که بیهقی مسعود و پسران را در مورد آن تنبیه و تهدید می‌کند؛ اما مهم‌تر از همه نتیجه‌ای است که بیهقی از این حکایت می‌گیرد.

در حکایت مأمون، سرانجام مأمون با بخشش و فضل خویش از گناه فضل ربیع (وزیرش) می‌گذرد و داستان پایان می‌یابد و بیهقی سخن اصلی خویش را بر زبان می‌آورد؛ همان که برای گفتنش به اندازه دو حکایت مقدمه‌چینی کرده است:

و غرض از آوردن حکایات آن باشد تا تاریخ بدان آراسته گردد و دیگر تا هرکس که خرد دارد و همتی با آن خرد یار شود و... پادشاهی وی را برکشد، حیلت سازد تا به تکلیف و

تدریج جاه خویش را زیادت کند... و فایده کتب و حکایات و سیر گذشته این است که آن را به تدریج برخوانند و آنچه بباید و به‌کار آید بردارند (بیهقی، تاریخ، ص ۳۹).

این «هرکس» چه کسی می‌تواند باشد جز مسعود و پسران، که باید سعی کنند به خلق و خوی «مأمون» حکایت دست پیدا کنند، حال که از روزگار مساعدت یافته‌اند؟

مورخ باید بین گذشته و حال ارتباط برقرار کند (نک: شهسا ۱۳۷۲: ۵۴) و این دقیقاً همان کاری است که بیهقی در موارد مشابه مثال فوق انجام می‌دهد.

۸.۱. قراردادن عنوانی گمراه‌کننده برای حکایات و وقایع

گاهی بیهقی هدف خود را از بیان داستان و واقعه‌ای به گونه‌ای معرفی می‌کند که در حقیقت و در دنیای ارزشهای بیهقی به گونه‌ای دیگر است. برای مثال در داستان «خیشخانه هرات» از پنهانکاریهای نگفتنی مسعود پرده برمی‌دارد، اما این‌گونه وانمود می‌کند که از زیرکی و حزم مسعود سخن می‌گوید.

و از بیداری و حزم و احتیاط این پادشاه... یکی آن است که به روزگار جوانی که به هرات می‌بود و پنهان از پدر شراب می‌خورد، پوشیده از ریحان خادم، فرود سرای خلوت‌ها می‌کرد و مطربان می‌داشت مرد و زن، که ایشان را از راههای نبیره به نزدیک وی بردندی (بیهقی، تاریخ، ص ۱۴۵).

۹.۱. سپردن مسئولیت امور و وقایع به قضا و قدر

نمی‌توان منکر اعتقاد بیهقی به اهمیت تقدیر و قضای الهی در جریان امور شد؛ همان‌طور که نمی‌شود تسلط تفکر اشعری را بر قرنی که در آن می‌زیست انکار کرد؛ اما «پیچیدگی برخورد بیهقی با مسئله جبر و اختیار از آن رو افزونی می‌گیرد که در متن تاریخ بیهقی معلوم نیست کجا توسل به تقدیر الهی و آسمانی مستمسکی است زیرکانه برای برگشتن کاستیهای پادشاهان و کجا تلاشی رندانه برای توجیه کاستیها» (میلانی ۱۳۷۲: ۷۱۶). مثال: «و قضای ایزد عزوجل چنان رود که وی خواهد و گوید

و فرماید، نه چنانکه مراد آدمی باشد که به فرمان وی است...» (بیهقی، تاریخ، ص ۱). بیان مقدمه‌ای این چنینی برای سخن گفتن در باب آنچه میان مسعود و محمد گذشته است، خالی از نکته‌ای درخور توجه نمی‌تواند باشد. این مقدمه کوتاه وسیله‌ای است برای بیهقی که بتواند آنچه را می‌خواهد بدون واژه بیان کند. او گناه مسعود را به گردن تقدیر می‌اندازد و گویی بعد از این خواننده باید ببیند که تقدیر چه بر سر محمد آورده است. وقتی فاعل و موجد وقایع، تقدیر باشد، پرداختن به جزئیات تلخ واقعیتها دیگر امر مخاطره‌آمیزی نخواهد بود و بیهقی زیرک نیز از این نکته غافل نیست.

در بیشتر تواریخ، مورخان در عین اینکه از بیان علل رویدادها غافل نیستند، برای بی‌تقصیر شمردن عاملان گناه یا اشتباه به تقدیر متوسل می‌شوند و آن را به گردن تقدیر می‌اندازند (نک: وزین پور ۱۳۵۸: ۵۴). این اصل در تاریخ بیهقی صورت دیگری به خود می‌گیرد. استفاده بیهقی از عامل تقدیر و قضا و قدر الهی در ظاهر امر برای توجیه و تبرئه عاملان گناه و در حقیقت ابزاری است برای افشاگری و پرده برداشتن از واقعیات تاریک تاریخ.

مثال دیگر در این مورد می‌تواند آنجایی باشد که بیهقی داستان علی قریب را به پایان می‌برد:

و علی را که فروگرفتند، ظاهر آن است که به مکر روزگار فروگرفتند، چون بومسلم و دیگران را، چنانکه در کتب پیداست... همگان رفتند و جایی گرد خواهند آمد که رازها آشکار می‌شود... و چون روزگار او به این سبب خواست به پایان خواهد آمد، با قضا چون برآمدی؟ نعوذ بالله من قضاء الغالب السوء (بیهقی، تاریخ، ص ۷۳).

بیهقی هرچه می‌خواهد می‌گوید؛ ذهن مخاطب را درگیر قضاوت می‌کند و آشکارا بیان می‌دارد که «مکر روزگار» را دستاویزی کرده‌اند برای توجیه ظلم و ستمکاری و رعایت نکردن عدالت، و در ادامه از قضا و قدر الهی صحبت می‌کند و در ظاهر با

کسانی همراه می‌شود که تنها در چند سطر قبل به انکار آنها پرداخته بود.

۲. دلایلی بر اثبات حقیقت‌گویی بیهقی

۱.۲. بیهقی نسبت به نسخه‌ها و یادداشتهایی که فراهم آورده بود و جزء منابع اصلی او برای تاریخ‌نگاری بود، بسیار حساسیت داشت و از اینکه این نسخه‌ها و یادداشتهای در «حادثه شورش طغرل غلام» از بین رفته، اظهار تأسف و ناراحتی فراوان کرده است؛ این امر خود نمایانگر عمق امانتداری و پای‌بندی وی نسبت به امر حقیقت‌گویی در ثبت تاریخ است:

دریغا و بسیاربار دریغا که آن روضه‌های رضوانی برجای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی و نومید نیستم از فضل ایزد عز ذکره که آن به من باز رسد تا همه نبشته آید (همان، ص ۳۸۹).

۲.۲. بیهقی منابع و امکانات لازم را برای حقیقت‌گویی در اختیار داشت. وی نوزده سال زیر نظر «بونصر مشکان» فن دبیری را فرا گرفت. به علت رابطه بسیار نزدیک بیهقی با ابونصر مشکان، برای بیهقی این امکان فراهم بوده است که بر کلیه اخبار زمان مسعود اشراف داشته و آنها را در کتاب خود درج کند؛ اخباری که هیچ یک از دبیران دیگر بر آن مطلع نبوده‌اند (نک: فروزانفر ۱۳۵۴: ۲۹۹). «و این اخبار بدین اشباع که می‌برانم از آن است که در آن روزگار معتمد بودم و بر چنین احوال کس از دبیران واقف نبودی مگر استادم بونصر...» (بیهقی، تاریخ، ص ۷۳۴).

در دوران امیر عبدالرشید نیز ریاست دیوان رسالت با او بود. شغل او دسترسی به اسناد و مدارک دولتی را برایش ممکن می‌ساخت و همچنین آشنایی نزدیک با رجال مملکت و جنگ‌سالاران و مشاهدات روزانه نیز منبعی از اطلاعات لازم را در اختیارش قرار می‌داد.

۳.۲. این نکته که بیهقی در توصیف جزئیات وقایع، طرز لباس پوشیدن افراد و

گفته‌هایی که بین آنها رد و بدل می‌شود، طوری عمل کرده که بسیاری از قسمتهای نوشته‌ او را می‌توان به راحتی به صورت نمایش درآورد، بر جزیبی نگری او که لازمه حقیقت‌گویی است، دلالت دارد. در واقع هم ایجاز و هم توصیف جزئیات در تاریخ بیهقی در خدمت حقیقت‌گویی قرار می‌گیرد. او در بیان وقایع، مانند نویسنده‌ای بادقت و چیره‌دست، فضای هر داستان را به تصویر درآورده است و صحنه‌ها را مجسم ساخته است (نک: یوسفی ۱۳۷۲: ۲۱۴).

۴.۲. به کار انداختن قوه خرد و تعقل جدا از نقل و روایت صرف گفته‌های دیگران و درواقع مطابقت دادن نقل با عقل، وجه تمایز بیهقی با بسیاری از مورخان است، چرا که تنها ویژگی موثق بودن برای راوی کافی نیست؛ زیرا ممکن است وی فردی زودباور و ساده‌لوح باشد و مطالب غیرممکن و خرافات را باور کند و آنها را بازگو نماید؛ بنابراین باید در امر تاریخ‌نویسی، خرد و عقل را نیز برای تعیین صحت و سقم روایات به کار انداخت.

و هر بنده که خدای عزوجل او را خردی روشن عطا داد و با آن خرد که دوست به حقیقت اوست، احوال عرضه کند و با آن خرد دانش یار شود و اخبار گذشتگان را بخواند و بگردد و کار زمانه خویش نگاه کند (بیهقی، تاریخ، ص ۱۲۳).

آنچه بیهقی نوشته نسبت به بسیاری از کتابهای تاریخ از لحاظ پرداختن به واقعیت در سطح بسیار ممتازی قرار دارد و از این است که بیهقی خوانندگان را به استفاده از خرد در تحلیل جریانها و وقایع توصیه می‌کند؛ چرا که می‌داند نوشته‌هایش از آزمون و سنجش خرد خوانندگان سربلند بیرون می‌آید.

۵.۲. بیهقی درک کرده است که تاریخ روایت صرف حوادث و جنگها و تحولات سیاسی نیست؛ انسانها و شخصیتها چیزی بیشتر از تاریخ ولادت و وفات خود هستند؛ چنانکه می‌گوید:

در تواریخ چنان می‌خوانند که فلان سالار را به فلان جنگ فرستادند و فلان روز صلح

کردند و این آن را و یا او این را بزد و بر این بگذشتند، و اما من آنچه واجب است به‌جای می‌آورم (همان، ص ۴۵۱).

بیهقی بنیانگذار شیوه‌ای علمی در تاریخ‌نویسی است.

بیهقی موجد فن تاریخ نیست. پیش از او به زبان فارسی تاریخها نوشته‌اند؛ ولی در [میان] همه مورخین قدیم ما شاید هیچ‌کس به قدر بیهقی معنی تاریخ را درست نفهمیده و به شرایط و آداب تاریخ‌نویسی استشعار نداشته است (اشراقی ۱۳۸۱: ۱۹).

۲. ۶. قرار داشتن بیهقی در بسیاری از جریانها و حضور محسوس او در لابه‌لای سطور کتاب در خواننده ایجاد نوعی اعتماد و اطمینان نسبت به نویسنده و میزان حقیقت‌گویی او می‌کند. در واقع خواننده همه‌جا حضور نویسنده یا راوی را در کنار خود احساس می‌کند و می‌داند که بسیاری از آنها را خود به چشم دیده و یا از افرادی ثقة و آگاه شنیده است. این نکته‌ای است که خود او بارها و بارها آن را تصریح کرده است. عبارت کوتاه «و من که بولفضلم» (بیهقی، تاریخ، ص ۳۰، ۶۰، ۱۷۷، ۱۰۹، ...) در جای‌جای این اثر به چشم می‌خورد. عباراتی از این دست خواننده را به واقعی بودن مطالب امیدوار و وی را به خواندن و پیگیری مطالب علاقه‌مند می‌کند. «واقعی بودن» همان شرط اصلی جذب مخاطب به سوی تاریخ است؛ و گویا بیهقی خیلی خوب به این نکته آگاهی داشته است.

۲. ۷. مورخان کمتر به اظهارنظر شخصی پرداخته‌اند و اغلب به جای آن به خوشامدگویی فرمانروایان وقت روی آورده‌اند و به نفع آنها از حقایق روی گردانیده‌اند.

اظهارنظر شخصی در تاریخ‌نگاری — آن هم در انتقاد و اعتراض به وضع موجود و رفتار بزرگان و پادشاهان — نشانه جسارت و البته وجدان اخلاقی مورخ است. تاریخ، جریانها و حوادث در نظر بیهقی بسیار مهم است. او جنبه عبرت‌آمیز بودن

جریانهای تاریخی را بسیار پررنگ می‌داند و واقعیت‌گویی و صداقت او این جنبه را پررنگ‌تر می‌کند.

در نظر او اگر تاریخ به همان‌گونه که هست روایت شود، اشتباهات تکرار نمی‌شوند. در ضمن اگر بیهقی تنها به روایت صرف اخبار بسنده می‌کرد، بدون اینکه به اظهارنظر در مورد وقایع و تحلیل آنها بپردازد، هرگز کتاب او به این سطح از سودمندی و جذابیت نمی‌رسید. این نشان می‌دهد که وی به رموز سیاست ملک آشنا بوده و شخصیتی بیدار و نکته‌بین داشته است (نک: یوسفی ۱۳۶۷: ۲۷).

۸.۲. اغلب مورخان مسلمان کتابهای خود را به درخواست سلاطین، وزرا و بزرگان یا به قصد تقدیم به ایشان می‌نوشته‌اند؛ بنابراین از ذکر همه حقایق و آنچه موافق رضای آن بزرگان نبوده است، سر باز می‌زده‌اند (نک: اقبال آشتیانی ۱۳۷۸: ۷۶-۷۷). خوشبختانه بیهقی نگران جلب رضایت خاطر کسی نیست، چراکه اقدام او در نوشتن تاریخ، اقدامی خودجوش و در پی علاقه و احساس مسئولیت او این کار بوده است. این اصل که اگر مورخ در صدد جلب رضایت بزرگان عصر خود و جانبداران آنها نباشد، در پی توجیه اشتباهات و خطاهای آنها بر نمی‌آید و نقاط ضعف و قوت آنها به خوبی به نمایش گذاشته می‌شود، در تاریخ بیهقی به خوبی مشهود است. خود نیز به این نکته اشاره می‌کند:

و تاریخها دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان که اندر آن زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش آن خواسته‌اند (بیهقی، تاریخ، ص ۱۲۹).

۹.۲. خصوصیات اخلاقی و ذاتی بیهقی، آگاهانه و ناآگاهانه به رعایت حقیقت‌گویی در اثرش کمک کرده است. او بی‌تعصب، بی‌طرف و منصف در امر قضاوت است. روحیه حقیقت‌جویانه‌ای دارد و اعتدال را در اکثر موارد رعایت می‌کند. مثال:

و چون این محتشم [= بوسهل] را حال و محل نزدیک امیرمسعود — رضی‌الله‌عنه — بزرگ‌تر از دیگر خدمتکاران بود، حسد کردند و در اعتقاد وی سخن گفتند... و من در

اعتقاد این مرد سخن‌جز به نیکویی نگوییم که قریب سیزده - چهارده سال او را می‌دیدم در مستی و هوشیاری و به هیچ وقت سخنی نشنودم که از آن دلیلی توانستی کرد بر بدی اعتقاد وی (همان، ص ۲۸-۲۷).

انصاف، حقیقت‌جویی و رعایت اعتدال از سوی بیهقی در این جمله‌ها کاملاً روشن و واضح است. در اینجا بیهقی از «بوسهل» سخن می‌گوید؛ شخصی که به‌طور کلی در موردش نظر مساعدی ندارد، اما از او با واژه «محتشم» یاد می‌کند و با جمله‌های «در اعتقاد وی سخن‌جز به نیکویی نگوییم»، «چیزی نگفت که از آن دلیل توانستی کرد بر بدی اعتقاد وی» و «در وی حسد کردند» نهایت منصف بودن خویش را می‌رساند. وقتی بیهقی در مورد شخصیت نه‌چندان موردعلاقه‌اش چنین عدالت را رعایت می‌کند، پس دلیلی وجود ندارد که در راست‌گویی وی تردیدی داشته باشیم. بیهقی انسانی است با اعتقادات مذهبی قوی که همواره در نوشته‌هایش نگران قضاوت آیندگان در مورد خویش است. این اعتقادات مذهبی باعث شده که وی در بیان روایتها و وصف دیگران جانب صداقت و انصاف را بگیرد.

من این دانم که نبشتم و بر این گواهی دهم در قیامت و آن کسان که آن محضرها ساختند ایشان را محشری و موقفی خواهد بود، پاسخ خود دهند. والله یعصمنا و جمیع المسلمین من الحسد و الهره و الخطا و الزلل بمنه و فضله (همان، ص ۲۸).

۱۰.۲

بنا به گفته خود او محمود وراق پیش از بیهقی، تاریخی از وقایع عالم تا ۴۰۹ هجری پرداخته بود و ابوالفضل کار خود را از این سال آغاز کرد... این قضیه به فرزندان محمود وراق گران آمد و چنانکه خود بیهقی اعتراف می‌کند و می‌گوید: «چون خبر به فرزندان وی رسید، مرا آواز دادند و گفتند که ما فرزندان ویم، همداستان نباشیم که تو سخن پدر ما بیش از این که گفתי برداری و فرونهی... ناچار بایستادم» (محیط طباطبایی ۱۳۴۹: ۳۸۸-۳۸۹).

اگر برای امانتداری بیهقی تنها همین یک شاهد موجود باشد، کفایت می‌کند. کم‌اند

مردانی این چنین در تاریخ که کوچک ترین تأثیر و برداشت از نوشته های دیگران را گزارش دهند؛ از این اعتراف صادقانه بیهقی نمی توان به راحتی گذشت.

۲. ۱۱. همان مسأله از بین بردن یادداشتها که خود بیهقی آنها را جمع آوری کرده بود و به گفته خود وی «آنها را به قصد ناچیز کردند» (بیهقی، تاریخ، ص ۳۸۱). نشانه شهرت وی و تاریخ نویسی او از حیث پرداختن به جزئیات، امانتداری و پروا نکردن از بازگویی حقایق است. اگر این گونه نمی بود، هرگز عده ای احساس خطر نمی کردند و در نتیجه آنها را از میان نمی بردند.

۳. چرا بیهقی به محافظه کاری روی آورد؟

۳. ۱. روی آوردن به تاریخ نویسی در زمانه ای که تمام رفتارها و گفتارها با سیاست گره خورده و از حساسیت برخوردار است، کاری دشوار و نیازمند جسارت و زیرکی است (نک: کاکاوند ۱۳۸۸: ۲۳). بیهقی به خوبی به این نکته واقف بود که بی پروایی و عدم توجه به جایگاه افراد زمانه خویش به هیچ وجه به نفع او و تاریخ نگاری او نیست و او را از هدف خود که رساندن اخبار و اطلاعات درست به آیندگان است، بازمی دارد. بیهقی چون مایل بود که کتابش در طول حیاتش عرضه و خوانده شود، ناچار نمی توانست چیزی را بنویسد که به مذاق غزنویان ناخوش آید؛ از این روست که او می بایست با زیرکی خاص خود، جانب محافظه کاری را رعایت نکند (نک: والدمن ۱۳۷۵: ۱۱۷).

او با برگزیدن محافظه کاری هم خواننده را در فضای آنچه می خواسته به دنیای کلمات بکشد، قرار می دهد و هم منصب و جان خویش را حفظ می کند.

۳. ۲. پای بندی او به ارزشهای اخلاقی و حق شناسی که موجب می شود کمتر به عیبجویی مستقیم از خاندان شاهی روی آورد. «معاذالله که خریده نعمتهایشان باشد کسی و در پادشاهی ملوک این خاندان سخن ناهموار بگوید» (بیهقی، تاریخ، ص ۴۸۵-۴۸۴).

۳.۳. تربیت دیوانی او که اطاعت بی‌چون‌وچرا از مافوق و رعایت سلسله‌مراتب است، در این امر مؤثر است. البته نباید این تأثیر تربیت دیوانی را در نوشته‌های او ناآگاهانه بدانیم. او آگاهانه از همین الزامات در جهت ماندگاری کتابش و رسیدن آن به دست آیندگان بهره برده است. او یک تربیت‌شده بی‌اختیار نبود. به این تربیت محتاطانه اشراف داشت و با رعایت آن اصول محافظه‌کاری می‌کرد. اگر او دبیر تربیت‌شده‌ای بدون عقاید، اهداف و انگیزه‌های شخصی بود، مسلماً اثر او از جنبه حقیقت‌گویی عاری می‌شد.

۳.۴. خوانندگان مسلمان قدیم در مطالب کتب، تفکر و تعمق می‌کردند و می‌توانستند به زوایای نهانی افکار نویسنده پی ببرند (نک: والدمن ۱۳۷۵: ۲۵). پس نویسنده این فرصت و امکان را داشت که به تقیه و محافظه‌کاری بپردازد. او در واقع به ذهن دقیق، کنجکاو و زیرک خواندگانش ایمان داشت.

این چنین است که در تمامی ادوار، هیچ‌گاه کلام بیهقی به جانبداری و رعایت احترام از روی ترس و در مقابل به گستاخی و رکاکت متهم نمی‌شود. او زیرکانه ترفندهایی را برمی‌گزیند که محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی را پیامیزد و درواقع برای رسیدن به هدف خود که حقیقت‌گویی است، محافظه‌کاری را برمی‌گزیند. او از این حیث در میان تاریخ‌نویسان کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۵۰، «جهان‌بینی بیهقی»، یادنامه بیهقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- اشرافی، احسان، ۱۳۸۱، تصویرگر زمان، تهران، سخن.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۷۸، مجموعه مقالات اقبال آشتیانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، روزنه.
- بینش، تقی، ۱۳۵۰، «روش علمی در کتاب بیهقی»، یادنامه بیهقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۸ ش.

- دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۴۸، *گزیده تاریخ بیهقی*، تهران، جیبی.
- زریاب‌خویی، عباس، ۱۳۶۸، *بزم‌آورد*، تهران، علمی.
- شهسا، احمد، ۱۳۷۲، «ملاحظات در مورد تاریخ و تاریخ‌نگاری»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، مرداد و شهریور، ش ۷۱-۷۲، ص ۵۴-۵۹.
- عنبرانی، محمود، ۱۳۷۲، «زنده‌نویس تاریخ»، *کیهان اندیشه*، بهمن - اسفند، ش ۵۲.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۴، *مباحثی از تاریخ ادبیات ایران*، تهران، دهخدا.
- کاکاوند، رشید، ۱۳۸۸، *شعور قلم*، تهران، ققنوس.
- محیط طباطبایی، محمد، ۱۳۴۹، «هزارهٔ میلاد ابوالفضل بیهقی»، *یغما*، ش ۲۶۵، مهرماه، ص ۳۸۵-۳۹۲.
- مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۸۶، *آشنایی با تاریخ بیهقی*، تهران، سمت.
- میلانی، عباس، ۱۳۷۲، «تاریخ در تاریخ بیهقی»، *ایرانشناسی*، ش ۲۰، زمستان، ص ۷۰۲-۷۲۱.
- والدمن، مریلین، ۱۳۷۵، *زمانهٔ زندگی و کارنامهٔ بیهقی*، ترجمهٔ منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران.
- وزین‌پور، نادر، ۱۳۵۸، «بررسی شیوه‌های تاریخ‌نویسی در ایران»، *دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تربیت‌معلم*، ش ۵، شهریور، ص ۵۰-۶۰.
- هالت‌کار، ادوارد، ۱۳۴۹، *تاریخ چیست*، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، خوارزمی.
- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۶۷، *دیداری با اهل قلم*، تهران، علمی.
- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۲، *برگهایی در آغوش باد*، تهران، علمی.